

اهمیت و کارکرد مثال در فرهنگ‌های عمومی یک‌زبانه

زهرا جعفری

۱ مقدمه

در مقاله حاضر، نگارنده بر آن است، با برشمردن کارکردهای متنوع «مثال»، اهمیت و ضرورت آن را در خردساختار فرهنگ‌های عمومی یک‌زبانه نشان دهد. مثال کاربرد واحد واژگانی درون بافت است و، در کنار تعریف، معنا را روشن می‌کند. از آنجا که پیکره ساختار و بدنه اصلی هر فرهنگ و منبع اصلی استخراج مثال است، ابتدا به اجمال آن را تعریف و توصیف خواهیم کرد؛ سپس، با بررسی نقش و کارکردهای مثال، بر ضرورت وجود آن در فرهنگ‌های عمومی یک‌زبانه صحنه می‌گذاریم و، با استناد به مدارک و شواهد و فرهنگ‌های موجود انگلیسی، فرانسه و فارسی، تعریف و توصیفی تازه از ویژگی‌های یک مثال مطلوب فرهنگ‌نگاشتی ارائه می‌دهیم.

فرهنگ‌نگاری در ایران سابقه‌ای نسبتاً طولانی دارد. پژوهش‌ها و فعالیت‌های ارزشمندی که در این حوزه انجام شده حاصل تلاش بی‌وقفه کسانی است که استادان مسلم زبان و ادب فارسی بوده‌اند. اما آنچه مسلم است فرهنگ‌های موجود به هیچ‌وجه جوابگوی همه نیازهای کاربران زبان نیست؛ در واقع، اغلب فرهنگ‌های موجود فارسی گنجینه‌ای ارزشمند و انباره‌ای از اطلاعات اند اما فاقد روش و نظام.

ایران کشوری چندزبانه است که در آن اقوام مختلف به زبان‌های مختلف تکلم می‌کنند. بسیاری از این افراد تا سنین مدرسه با زبان فارسی آشنا نیستند و از معنای درست واژه‌ها و اصطلاحات فارسی آگاهی ندارند؛ به علاوه، قشر وسیعی از غیرایرانیان نیز به فراگیری زبان فارسی علاقه‌مندند؛ بدیهی است فرهنگی کارآمد و مطابق با آخرین

دستاوردهای نوین فرهنگ‌نگاری و زبان‌شناسی می‌تواند بخش عظیمی از نیازهای زبانی و آموزشی این قشر وسیع از کاربران را برآورده کند. بدین ترتیب، ضرورت تدوین چنین فرهنگی به‌خوبی آشکار است و مثال به عنوان بخشی بنیادین از خردساختار فرهنگ کامل و کارآمد از جایگاه مهمی برخوردار است، چنان‌که ولتر نویسنده شهیر فرانسوی می‌گوید: «فرهنگ بدون مثال کالبد بی‌جان است».

البته شایان ذکر است که در سال‌های اخیر تلاش‌هایی در جهت تدوین فرهنگ‌های نظام‌مند و مطابق با اصول علمی فرهنگ‌نگاری صورت پذیرفته است که از آن جمله می‌توان به فرهنگ معاصر فارسی امروز و به‌ویژه فرهنگ بزرگ سخن اشاره کرد. فرهنگ اخیر، با وقوف بر اهمیت کارکردهای مثال، تلاش کرده است بخشی از کار روشنگری معانی و تعاریف خود را با ارائه مثال‌های متعدد به انجام برساند. تدوین این فرهنگ، علی‌رغم وجود کاستی‌های بسیار، که به هر حال در آغاز راه نوآزموده و پیر از آزمون و خطای فرهنگ‌نگاری نوین ناگزیر می‌نماید، در نوع خود، حرکتی نو و شایان تقدیر است. بررسی دقیق این فرهنگ و نقد اصول و روش‌های آن می‌تواند آینه‌ای فرا راه پویندگان راه فرهنگ‌نگاری قرار دهد تا، با الگوگیری از محاسن آن، پرهیز از خطاهای آن و برگرفتن تجربه از آزمون‌هایی که در آن به محک آزمایش گذاشته شده‌اند، فرهنگی نه بی‌نقص که حتی‌الامکان کم‌نقص پدید آورند. بدیهی است بهره‌مندی از دستاوردهای روز فرهنگ‌نگاری از طریق کتب و مقالات تخصصی راه دستیابی به این مهم را هموارتر می‌سازد.

۲ پیکره

پیکره نقطه آغاز تدوین فرهنگ و در واقع اساس کار فرهنگ‌نگاری به‌شمار می‌آید. کار تدوین فرهنگ نیازمند گردآوری، ذخیره و بازیابی توده عظیمی از داده‌های زبانی است که دائماً در طول کار بر مقدار آن افزوده می‌شود. منبع اصلی استخراج شواهدی که کاربرد واژه را درون بافت نشان می‌دهند پیکره است و بدیهی است شواهد معتبر، قابل اعتماد و مطلوب که بتوانند وظایف و کارکردهای مثال را به‌خوبی ایفا نمایند فقط از

یک پیکره معتبر و گسترده قابل استخراج خواهند بود.

پیکره مجموعه فرآورده‌های زبانی اعم از نوشتاری و شفاهی است که به عمد و آگاهانه برای تدوین فرهنگ با توجه به اهداف و مخاطبان خاص آن جمع‌آوری می‌شود. پیکره نحوه کاربرد زبان را درون بافت‌ها و متن‌های واقعی نشان می‌دهد و ابزاری مناسب و مؤثر برای بازیابی اطلاعات و توصیف همه ابعاد زبان در اختیار فرهنگ‌نگار قرار می‌دهد. شواهدی که در ذیل مدخل‌های فرهنگ می‌آیند از داده‌ها و اطلاعات موجود در پیکره انتخاب می‌شوند. این شواهد اهداف مختلفی را تأمین می‌کنند و حاوی اطلاعات متنوعی هستند، اعم از تأیید یک کاربرد، نشان دادن صورت‌های نوشتاری صحیح، سبک واژه، اطلاعات ریشه‌شناختی، تلفظ، هویت دستوری، توضیح معنا و جز آن. پیکره از منابع نوشتاری^۱ و منابع شفاهی یا گفتاری^۲ تشکیل می‌شود.

۲-۱ منابع نوشتاری

این منابع شامل کتاب، نشریه، مقاله و مجموعه نوشته‌هایی است که در واقع اساسی‌ترین و اصلی‌ترین منبع برای تهیه انباره‌ای از واژگان و کاربرد آنها درون بافت است. واحدهای واژگانی همراه بافتی که در آن به کار رفته‌اند از روی این منابع استخراج و بر روی برگه‌های مخصوص یا فایل‌های کامپیوتری ثبت می‌شوند.

تدوین‌کنندگان فرهنگ عمدتاً به متون نوشتاری توجه نشان می‌دهند، زیرا در این متون واژه‌ها درون بافتی کامل می‌آیند. فرهنگ‌نگار هنگام استخراج واژه‌ها از این منابع باید کاملاً هشیار باشد و دقت کند که فریب واژه‌های خلق‌الساعه و نامعیار را نخورد. شاهد ممکن است یک عبارت، یک جمله، یک پارگراف یا حتی قطعه‌ای طولانی‌تر باشد. باید اذعان داشت انتخاب و استخراج شواهد معتبر و مطلوب، که تمام ویژگی‌های کاربردی، سبکی، دستوری و معنایی واحد واژگانی مربوط را نشان دهند، در واقع، هنری است ارزشمند که نیازمند آموزش و کسب مهارت است. خواننده متون و

1) written sources

2) spoken sources

استخراج‌کننده شواهد بایستی درک عمیقی از نیازهای تعریف‌نگار برای متمایز کردن و تفکیک معانی و نیز اهداف او داشته باشد و بداند او در پی چه چیزی است. تشخیص و انتخاب مطلوب شواهد مستلزم آگاهی از کل متن و ویژگی‌های آن است. (Kipfer 1984, p. 55)

۲-۲ منابع شفاهی یا گفتاری

این منابع شامل تک‌گویی‌ها، گفتگوها، مکالمات دو یا چندنفره، پاسخ‌های استخراجی از گویشوران از خلال مباحثات، مذاکرات، قصه‌گویی‌ها، سخنرانی‌ها، برنامه‌های رادیو و تلویزیون و جز آن است.

منابع شفاهی نیز در کار فرهنگ‌نگاری بسیار اهمیت دارند، زیرا در واقع بخش عمده‌ای از کار انتقال اطلاعات و ایجاد ارتباط در جامعه به صورت شفاهی و از طریق گفتار صورت می‌پذیرد و این منابع نیز نمودار کاربرد واقعی واژه‌های انتخاب شده هستند.

در سنت‌های پیشین فرهنگ‌نگاری، ارجحیت عمدتاً با منابع نوشتاری بود، زیرا این گونه زبانی به منزله نمونه‌ای از کاربرد واژگان در نزد طبقات برگزیده و فرهیخته جامعه تلقی می‌شد. (Ibid, p. 55-56)

۲-۳ چگونگی و نحوه استخراج و ثبت داده‌های زبانی

فرهنگ‌نگار، برای سهولت کار انتخاب و استخراج شواهد، نظامی از قواعد را پیش رو دارد که خط مشی و رهیافت وی را مشخص می‌سازد.

بدیهی است خواننده متون و منابع نوشتاری به دلیل رضایت خاطر شخصی یا سرگرمی مطالعه نمی‌کند بلکه وظیفه‌ای خطیر برعهده دارد. انتخاب افراد آگاه و شایسته، که در زمینه فرهنگ‌نگاری دارای تجربه و مهارت کافی باشند، بسیار مهم است. نمی‌توان گفت که هر کس که به نحوی با واژگان سروکار دارد یا به آنها علاقه‌مند است توانایی لازم برای تشخیص و انتخاب واحدهای واژگانی در صورت‌های مختلف آن، اعم

از ترکیبات، حروف اضافه و ربط، افعال مرکب و جز آن، دارد و می‌تواند شواهد مطلوبی را انتخاب نماید. فردی که برای این کار برگزیده می‌شود باید دارای شمّ زبانی قوی و استعداد باشد و، افزون بر آن، از جزئیات و قواعد چگونگی انتخاب واحدهای واژگانی، انتخاب و جمع‌آوری شاهدهای مناسب و معیارها و ملاک‌های ناظر بر آن آگاهی و اطلاعات کافی داشته باشد. (Ibid, p. 55) در این مرحله، فرهنگ‌نگار باید به این موضوع واقف باشد که وظیفه او جمع‌آوری داده‌های خام است و نه قضاوت و داوری در مورد آنها. (Landau 1989, p. 54)

اگر فرهنگ‌نگار در این مرحله خود را تعریف‌نگار یا ویراستار تصور کند، خلاقیت او برای انتخاب واحدهای واژگانی مناسب و مطلوب و استخراج شواهد مناسب کاهش می‌یابد. او نباید نسبت به حقیقی یا مجازی، محسوس یا انتزاعی، پیچیده یا ساده، هنری یا بدیع بودن داده‌ها قضاوت کند. او صرفاً باید به دنبال تشخیص شواهدی مناسب باشد که کاربرد معانی گوناگون واحد واژگانی و اختلافات جزئی آنها را درون بافت به‌خوبی نشان دهند. وی باید، در آغاز کار، تمام کاربردها، حتی کاربردهای غیرمتعارف و کنایی، را نیز انتخاب و ثبت نماید چرا که هر قدر تعداد شواهد و مدارک بیشتر باشد کار تفکیک معانی و انتخاب بافت مناسب برای تعریف‌نگار دقیق‌تر و راحت‌تر خواهد بود. شایان ذکر است که تعداد برگه‌های فرهنگ W^3 بالغ بر میلیون‌ها برگه است. (Kipfer 1984, p. 56)

۲-۴ شیوه‌های استخراج داده‌های زبانی

در شیوه سنتی، مواد و داده‌های زبانی بر روی برگه‌های مخصوص ثبت و بایگانی و به ترتیب الفبایی مرتب می‌شوند. بدین ترتیب، هر واحد واژگانی و اطلاعات مربوط به آن بر روی برگه‌ای درج می‌شوند. واژه اصلی^۴ یا واژه مدخل به شکلی مشخص و برجسته در بالای برگه ثبت می‌شود و «شاهد» به همراه نام اثر، شماره صفحه، تاریخ، نام مؤلف و

3) Webster's Third New International Dictionary of the American Language

4) keyword, headword, lemma

معمولاً نام استخراج‌کننده در ذیل آن می‌آید. ممکن است اطلاعاتی در مورد صورت‌های صرفی، گویشی، گونه‌های زبانی، مترادفات و جز آن نیز در برگه‌ها ثبت شود.

در شیوه‌نویس، از رایانه برای استخراج، ثبت و بازخوانی و بازیابی اطلاعات مربوط به داده‌های زبانی استفاده می‌شود. رایانه قابلیت ثبت و حفظ توده انبوهی از اطلاعات را داراست. با استفاده از رایانه می‌توان واژه‌ها را بازنویسی، بازآرایی یا حذف کرد یا اطلاعات جدیدی را به آنها افزود. استفاده از رایانه، علاوه بر آنکه باعث سرعت، پیشرفت و بهبود کار می‌شود، روشی بسیار مطمئن، ایمن و معتبر است. (Ibid, p. 55-59)

کلام آخر در مورد پیکره آنکه فرهنگ‌نگار باید از این موضوع آگاه باشد که با فهرستی باز و نامحدود از پدیده‌ای که با آن سروکار دارد، یعنی واژگان، روبه‌روست. تعداد واژه‌های یک زبان محدودیت ندارد، گاه بر حسب نیاز واژه جدیدی خلق می‌شود یا واژه‌ای موجود کاربردی جدید و مضاعف می‌پذیرد. بنابراین فرهنگ‌نگار هرگز نباید تصور کند که مجموعه دادگانش کامل، بی‌نقص یا حتی کافی است.

یک پیکره مطمئن و پربار، علاوه بر کار تدوین فرهنگ، ممکن است منبع بسیار ارزشمندی برای انواع دیگر پژوهش‌های زبانی و نیز تهیه فهرست بسامدی واژه‌ها باشد.

۳ مثال

امروزه مثال در فرهنگ‌های یک‌زبانه جزئی مکمل و ضروری است. کاربران و زبان‌آموزان، علاوه بر تعریفی که مبین معنای یک واحد واژگانی است، به یک یا چند جمله که کاربرد آن را درون بافت نشان دهد نیز نیازمندند. این جملات معنای واحد واژگانی را تقویت می‌کنند و این کار را نه از طریق یک الگوی تعریف تنظیم شده بلکه با نشان دادن کاربرد واژه درون یک بافت مناسب انجام می‌دهند. مثال به کاربران و زبان‌آموزان کمک می‌کند که از میان معناهای مختلف یک واژه معنای خاصی را که در جستجوی آنها بیابند. مثال به‌ویژه، در مواردی که معناها ظاهراً مترادف به نظر می‌رسند، در حالی که تمایزات معنایی بسیار ظریفی بین آنها موجود است، و نیز در موارد مبهم و

شک‌برانگیز که احتمال گمراه‌شدن کاربر وجود دارد، بسیار کارساز و روشنگر است. فرهنگ یک‌زبانه باید توانش واژگانی^۵ اهل زبان را الگوسازی کند؛ چرا که بخش وسیعی از کاربران فرهنگ زبان‌آموزان یا کسانی هستند که زبان فرهنگ اصلی و مادری آنها نیست. بنابراین، در فرهنگ کامل و جامع، توصیف‌ها به شکلی دقیق و جزء به جزء صورت می‌پذیرند. در چنین فرهنگی، مثال، یعنی کاربرد واحد واژگانی درون بافت، از تنوع و فراوانی بسیار زیادی برخوردار است و گاهی این مثال‌ها برای کاربر حتی از خود تعریف کارسازتر خواهند بود. (Ison 1985, p. 1)

۳-۱ پیشینه توجّه به مثال

در مقدمه فرهنگ فشرده انگلیسی رایج آکسفورد^۶، به نقش مهم و اساسی مثال‌های روشنگر اشاره شده است. پدیدآورندگان این فرهنگ یکی از مختصات برجسته و اساسی کار فرهنگ‌نگاری را نشان دادن کاربرد واژه درون بافت عنوان کرده‌اند. (JAMES 1989, p. 55)

هورنبی^۷، ویراستار ارشد فرهنگ *O.A.L.D.*^۸، در سه ویرایش نخست فرهنگ خود به ارزش توضیحی مثال کاملاً واقف بود. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، یعنی دوران نسل دوم فرهنگ‌های آموزشی و، پس از آن، در دهه ۹۰ و امروز در آغاز قرن ۲۱، مثال‌ها جایگاه ویژه خود را در فرهنگ‌ها یافته‌اند و این پیشرفت اساسی در زمینه فرهنگ‌نگاری، بی‌تردید، نتیجه رشد رهیافت کاربر محوری^۹ است که آغازش دهه ۱۹۷۰ بود و راینهارد هارتمان^{۱۰} در پیشبرد آن نقشی اساسی داشت.

محققان در مطالعات و پژوهش‌های انجام‌شده در مورد مراجع و فرهنگ‌های مورد استفاده کاربران و زبان‌آموزان و میزان کارایی آنها به این نتیجه رسیدند که حتی دانشجویان و زبان‌آموزان بسیار ممتاز نیز اغلب در استفاده از زبان و تولید آن با مشکل

5) lexical competence

6) *Concise Oxford Dictionary of Current English*

7) A. S. Hornby

8) *Oxford Advanced Learner's Dictionary of Current English*

9) user-centred approach

10) Reinhard Hartmann

روبه‌رو هستند. یکی از راه‌های حل مشکلات این قسم از کاربران ارائه اطلاعات زبانی به شکلی مستقیم و قابل دسترس، یعنی ارائه مثال در فرهنگ‌های مورد استفاده آنان، عنوان شده است و مقالات و پژوهش‌های متعددی به بررسی و تحلیل مثال و کارکردهای آن اختصاص یافته‌اند. (Ibid, p. 56)

یکی از جدیدترین پژوهش‌ها را در این حوزه درایزدیل^{۱۱} (1978) انجام داده است. او در پژوهش خود کارکردهای مثال را به دو بخش تقسیم می‌کند:

الف) کارکردهای دریافتی یا رمزگشایی^{۱۲}

– کمک به روشن کردن معانی منفرد

– کمک به کاربر برای تمایز بین معانی مختلف یک واژه

ب) کارکردهای تولیدی یا رمزگذاری^{۱۳}

– کمک به کاربر برای آموزش الگوهای دستوری صحیح و متداول

– نشان دادن باهم‌آیی‌های شاخص و قابل قبول و کمک به کاربر برای تولید آنها هنگام استفاده از زبان

– کمک به کاربر برای نوشتن یا حرف زدن به آن زبان مطابق با هنجارهای سبکی اهل زبان

فرهنگ‌نگار باید به اهمیت این واقعیت آگاه باشد که نیازهای کاربران و زبان‌آموزان برای رمزگذاری همان‌قدر مهم است که نیازهای آنان برای رمزگشایی؛ به عبارتی، او باید این اطمینان را به کاربر بدهد که اطلاعات موجود در فرهنگ به او کمک خواهد کرد که خودش جملات زبان را تولید کند و این کار را حتی‌الامکان همانند اهل آن زبان انجام دهد. در سنت‌های پیشین فرهنگ‌نگاری، اهداف اصلی بیشتر بر روی رفع نیازهای رمزگشایی کاربران متمرکز بود و فرهنگ زبان صرفاً ابزاری برای تعبیر، تفسیر و ترجمه زبان به‌شمار می‌رفت و نه تولید زبان به صورت خلاق و طبیعی؛ و نوع اطلاعات موجود در فرهنگ صرفاً جهت تحقق این اهداف طرح‌ریزی و ارائه می‌شد و احتیاجات مربوط

11) Drysdale

12) receptive/decoding

13) productive/encoding

به رمزگذاری نادیده یا کم‌اهمیت انگاشته می‌شد. اما فرهنگ‌نگاری نوین در جهت برآورده کردن هر دو این نیازها گام برمی‌دارد و بدین منظور مثال از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است.

۳-۲ مبنای نظری ارائه مثال

در سال ۱۹۷۷، ویگانت^{۱۴} مقاله‌ای با عنوان «تأملی بر فرهنگ‌ها» منتشر کرد که معیار فرهنگ‌نگاران قرار گرفت. او در این مقاله در مورد مثال چنین می‌گوید: «فرهنگ‌نگاری باید در زمینه ارائه مثال مبتنی بر نظریه‌ای منسجم و نظامی هماهنگ باشد. این نظریه باید نشان‌دهنده چگونگی فرایند نظام‌مند روشن شدن تعاریف به وسیله انواع مثال باشد. (به نقل از MANHEIM 1989, p. 607)

نظریه فوق شامل دو جزء است:

الف) جزء توصیفی، که تعریف و توصیف چگونگی ارتباط نظام‌مند بین مثال‌های موجود در فرهنگ و سایر اجزای آن است، به‌خصوص تعریف واحد و ازگانی.

ب) جزء معیاری، که تعیین می‌کند ویژگی‌های مثال مطلوب چیست. این نظریه باید فهرست موارد مثال‌های قابل قبول و مطلوب را با ارائه خصوصیات آنها به شکل عملی بررسی و تفسیر کند و چگونگی فرایند تشخیص و انتخاب مثال مطلوب فرهنگ‌نگاشتی را ارائه دهد. بدیهی است انتخاب این معیارها با هدف فرهنگ، نوع آن و مخاطبان آن بستگی مستقیم دارد.

چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد، از دهه ۱۹۷۰، فرهنگ‌نگاران و زبان‌شناسان دریافتند صراحت تعاریف و توضیحات موجود در فرهنگ آن قدر نیست که، فقط با استناد به آنها و بدون نیاز به عوامل دیگر، معانی واژه کاملاً روشن و درک شود. نتیجه این بررسی آن شد که دیگر وظیفه روشن کردن معنا به تعریف محول نمی‌شد بلکه بند دیگری در ذیل هر تعریف آورده می‌شد تا در کنار آن به انجام این مهم بپردازد؛ این بند مضاعف همان

14) H. E. Wiegand

مثال است. مثال باید تعریف واژه را توجیه و روشن کند و استدلالی برای آن باشد.

(Ibid, p. 609)

معنای یک واژه به کاربرد آن در زبان برمی‌گردد؛ به عبارت دقیق‌تر، به کاربردی که معطوف می‌شود به معیارهایی معین. معیارهای صحت یا سقم کاربرد، همان قواعدی هستند که در تولید جملات زبان ما را هدایت می‌کنند، یعنی اینکه همه واقعات جهان خارج را روشن و بدون ابهام بیان کنیم.

فرهنگ‌نگاران بر این اعتقادند که تعریفی که در یک فرهنگ در قالب ترکیبات و اصطلاحات ثابت دیده می‌شود قواعد فرمولی استفاده از واژه را ارائه می‌کند. تصویری که ما از قواعد زبانی داریم از طریق یک مقایسه نابجا مخلدوش شده است، یعنی مقایسه زبان و قواعد آن با قواعد شطرنج یا ریاضی، که این هر دو رمزگذاری و تعریف شده‌اند، اما قواعد زبانی به هیچ‌وجه چنین نیستند. استفاده از زبان منوط به معیارهای خاصی است که ما آنها را از طریق به کارگیری زبان فرامی‌گیریم. فرق میان قواعد جزمی و معین بازی شطرنج و قواعد ریاضی با قواعد و معیارهای کاربرد زبان این است که در زبان نمی‌توان به یک معیار یا ملاک مشخص و قطعی استناد کرد؛ میان قاعده و مورد استفاده آن ارتباطی وجود دارد. وقتی می‌گوییم مثال، یعنی مورد کاربرد واژه، باید توجیه‌کننده یا استدلالی برای تعریف باشد؛ پس در نظر داریم قاعده از مورد استفاده اش تفکیک‌ناپذیر است. فهم یک قاعده منوط به فهم طرز استفاده از آن است؛ یعنی درک اینکه کدام حالت استفاده صحیح و کدام غلط است. بیان اینکه کسی بتواند یک قاعده را بدون آگاهی از مورد استفاده آن درک کند سخنی زاید است. اگر کسی قاعده‌ای را به صورت جمله‌ای از بر کند اما نداند طریقه استفاده آن چگونه است، هرگز نمی‌گوییم او قاعده را فهمیده است؛ قاعده و کاربردش دو روی یک سکه‌اند. در زبان نیز ما برای فهم معنای واژه، از یک طرف، از قواعد فرمولی یعنی تعریف واژه استفاده می‌کنیم و، از طرف دیگر، از موارد و نحوه استفاده از آن، یعنی مثال، بهره می‌گیریم؛ به عبارتی، فرهنگ‌نگار می‌تواند برای جبران نقص ناگزیر ناشی از تعاریف و آنچه از طریق قواعد فرمولی قابل بیان کردن نیست از مثال کمک بگیرد. (Ibid, p. 11)

۳-۳ پایگاه مثال در فرهنگ

واحد واژگانی در فرهنگ ممکن است هم شامل مثال‌هایی باشد که توسط خود فرهنگ‌نگار خلق می‌شوند و به آنها اصطلاحاً «مثال ویراستارنگاشت» می‌گوییم هم مثال‌های نقل قولی که از پیکره اقتباس شده‌اند و آنها را «شاهد» می‌نامیم. حکم ضروری و مهم آن است که مثال کاربردی از واژه را درون بافت نشان دهد. در فرهنگ‌نگاری، مثال ویراستارنگاشت دارای نقش و پایگاه خودبسته و مستقل است، یعنی به جهان واقعی ارجاع داده نمی‌شود و وظیفه آن فقط این است که کاربردی از واحد واژگانی را نشان دهد. در مقابل، جملات شاهد نیز، چون نقش توضیحی و روشنگر دارند، در حوزه فرهنگ، پایگاه یک جمله مستقل و خودبسته را دارند اما متنی که این شاهد‌ها از آن اقتباس شده‌اند متنی است که نویسنده یا گوینده‌ای آن را خلق کرده است، یعنی جمله‌ای که الزاماً مطابق با واقعیت آورده شده است؛ طبیعتاً این واقعیت ممکن است از یک تخیل ادبی نشئت گرفته باشد ولی، به هر صورت، در داخل دنیای ادبی، که نویسنده تصور کرده است، این جمله واقعی است و واقعیت آن به طور خودکار پذیرفته شده است.

دیدگاه و نحوه برخورد فرهنگ‌نگاران با مثال ویراستارنگاشت و شاهد متفاوت است. بعضی جملات آزاد و مستقل مثال ویراستارنگاشت را به جملات پیچیده شاهد، که به شرایط موجود در متن، اعم از تاریخی، ایدئولوژیکی و فرهنگی، وابسته است، ترجیح می‌دهند؛ ولی اغلب آنها از اینکه از ذهن خود برای تصویرسازی و ساختن مثال و نشان‌دادن کاربرد واژه استفاده کنند پرهیز دارند، از بیم آنکه در ارائه توضیح معنای موضوع مورد تعریف دچار اشتباه شوند و در صحت تعریف خلل وارد آید یا اینکه از عهده ساختن یک مثال مطلوب با ویژگی‌ها و معیارهای مشخص و از پیش تعیین شده به‌خوبی برنمایند. در حالی که جملات شاهد از این خطر‌ها به دورند و چنین تردیدهایی را به همراه نمی‌آورند؛ به علاوه، جملات شاهد این امتیاز را دارند که به کاربردی واقعی و حقیقی ارتباط پیدا می‌کنند و از هر نوع گرایش و ذوقیاتی که ممکن است از طرف فرهنگ‌نگار اعمال شود در امان‌اند. شاهد یک معنی و مفهوم را از طریق

متنی که از آن استخراج شده تأیید می‌کند، یعنی در واقع متن را گواه می‌گیرد.
(MARTIN 1989, p. 600-601)

۴ نگاهی گذرا به چند فرهنگ موجود فارسی و بررسی رویکرد آنها نسبت به مثال

۴-۱ فرهنگ فارسی معین

محمد معین، مؤلف فرهنگ فارسی، در مقدمه فرهنگ خود ذیل عنوان «شواهد و امثله» در مورد مثال چنین می‌گوید: «مثال جمله یا عبارتی است که طرز استعمال یک لغت یا اصطلاح را در معنی خاص ثبت کند. در فرهنگ حاضر توجه ما بیشتر به مثال است تا شاهد. شاهد جز در مورد ضرورت نیامده، در هر حال، ما، هم در مورد مثال و هم شاهد، طریق صرفه‌جویی را پیش گرفته‌ایم و گرنه مثنوی هفتادمن کاغذ می‌شد و تعداد مجلدات کتاب حاضر لااقل به دو برابر بالغ می‌گردید.

ذکر شاهد - چنان‌که گفتیم - برای تأیید صحت استعمال کلمه در معنی مخصوص است. این احتیاج تاحدی از مراجعه به ریشه کلمه و وجه اشتقاق برآورده می‌شود و ما را از آوردن شاهی مستقل تقریباً بی‌نیاز می‌کند. اما در مورد مثال باید گفت، در موارد لازم و ضروری، مثال یا مثال‌هایی آورده‌ایم». (فرهنگ فارسی، ص ۶۳)

فرهنگ فارسی، چنان‌که مؤلف آن خود نیز اشاره کرده است، جز در موارد بسیار محدود، فاقد مثال است. مؤلف بر این باور است که اطلاعات موجود در مثال را از طریق بخش‌های دیگر خردساختار توانسته است به کاربر منتقل کند و، علاوه بر آن، محدودیت‌های اقتصادی و نیز محدودیت مربوط به حجم و فضای فرهنگ او را بر آن داشته‌اند تا از آوردن مثال برای اغلب مدخل‌ها و معانی صرف نظر کند.

با مروری کوتاه بر فرهنگ معین، نقص ناشی از کمبود مثال‌های روشنگر به‌خوبی دیده می‌شود؛ امری که تا حد قابل توجهی از کارایی و کفایت فرهنگ کاسته است. مواردی را در تأیید این نقص بررسی می‌کنیم.

در این فرهنگ، معنای شماره ۵ واژه «استغنا»، «ناز» قید شده است. معین در تعریف این واژه فقط یک لغت منفرد آورده است و، در واقع، به ارجاع به مترادف بسنده کرده

است. در نظر یک کاربر خارجی یا حتی اغلب فارسی‌زبانان، این معنا کاملاً مهجور و ناآشناست. تعریف هم مطلقاً کمکی در فهم یا تأیید این کاربرد نمی‌کند. بنابراین کاربر ناخودآگاهانه در صحت وجود این معنا دچار تردیدی درونی می‌شود و چه بسا حتی، اگر برحسب تصادف در متنی به این معنا برخورد کند، اصلاً متوجه آن نشود. وجود یک شاهد، علاوه بر آنکه می‌توانست کمکی در فهم و درک معنای این واژه باشد، تأییدی بر صحت و اعتبار آن نیز به حساب می‌آید و در واقع از طریق مثال این مفهوم در ذهن کاربر نهادینه می‌شد.

در همین فرهنگ، برای واژه «پراکنده» معنای ذیل ارائه شده است: ۱- تلف شده
۲- بیگانه، غریب ۳- شیفته، شوریده، مجذوب ۴- بی‌شعور، کم‌عقل ۵- بی‌بند و بار،
لابالی ۶- مشهور ۷- حق ناشناس، پست.

برای کاربر، باور اینکه واژه «پراکنده» دارای معانی‌ای چنین غیرمتعارف باشد بسیار دشوار است. در اینجا هم کاربر، به دلیل غرابت و مهجوربودن این معناها و نقص تعریف، که فقط ارجاع به مترادف است، و عدم وجود مثال‌های تأییدکننده و روشنگر، اغلب، بدون آنکه حتی در موردشان فکری تأمل کند، بی‌توجه از آنها رد می‌شود. در واقع بودن یا نبودن این معناها برای کاربر تفاوتی نمی‌کند، علی‌رغم اینکه یقیناً مؤلف این معناها را بر اساس شواهدی استخراج کرده است و ارائه این شواهد می‌توانست به کاربر اعتماد و اطمینان لازم را بدهد.

در موارد نادری نیز در این فرهنگ از مثال استفاده شده است:

واژه «حیف» در معنای «جای دریغ و افسوس کردن» با مثال ذیل تکمیل شده است:
حیف است از او که تنبلی می‌کند.

ذیل مدخل «پرپرکردن»، این مثال آورده شده است: گلی را که دستش بود پرپر کرد.

شاهد‌های فرهنگ معین اغلب شواهد شعری است. درک فهم و معنای شعرگاهی دشوارتر از معنای خود واژه است؛ در صورتی که می‌دانیم هدف اصلی مثال تسهیل در فهم معنای واژه است و باید باری از روی دوش تعریف بردارد و آن را کامل کند نه اینکه

کاربر را با مشکلی مضاعف و پیچیده‌تر، یعنی خواندن و درک معنای شعر، مواجه کند. به نمونه زیر توجه کنید:

پیشگو: ۱... ۲... ۳... آن‌که در حضور شاهان و بزرگان، زایران و واردان را بشناساند.

مر وفا را طبع محمود تو آمد پیشگو مر سخارا دست مسعود تو آمد ترجمان

(ازرقی)

فرهنگ کتاب مرجع است و معمولاً کاربر عمومی برای رفع نیازهای آنی و عملی به فرهنگ مراجعه می‌کند و صرف وقت و نیروی ذهنی فراوان برای درک شعر از حوصله او خارج است.

۴-۲ لغت‌نامهٔ دهخدا

لغت‌نامهٔ دهخدا انباشته از شواهد نظم و نثر است. گاهی برای یک واژه شاهد‌های متعددی آورده شده است که چندین صفحه را اشغال می‌کنند. دهخدا در این باره طریق افراط را پیش گرفته است، ولی این شواهد متعدد کمک چندانی به کاربر نمی‌کنند چرا که به زبان شعرند. چنان‌که می‌دانیم شعر گفتمانی ویژه است و اغلب از ویژگی‌های زبان طبیعی پیروی نمی‌کند. شعر مملو از هنجارگریزی‌هایی سبکی، معنایی، نحوی و دستوری است؛ چرا که شاعر می‌خواهد کلامش را هرچه زیباتر و آن را آهنگین و موزون سازد. بنابراین شعر نمی‌تواند منبع کاملاً معتبری برای استخراج معانی زبان طبیعی باشد یا از عهدهٔ برآورده کردن وظایف یک مثال بربیاید. به مواردی از این فرهنگ توجه کنید: واژه «پالان» در این فرهنگ چنین تعریف شده است: «زین گاه آکندهٔ خر، الاغ، استرو و اسب؛ پشماکندی که به پشت ستور نهند» و شواهد زیر برای این واژه ارائه شده است:

سببوه و ساغر و آنین و غولین حصیر و جای روب و خیم و پالان

(طیان)

غرّه نگرده بعز پیل و عماری هرکه بدیدست ذل اشتر و پالان

(ابوحنیفه اسکافی)

خر از زین زر به که پیلان کشد که تا رخت خربنده آسان کشد

(نظامی)

واژه «پژمرده» چنین تعریف شده است: «روی به خشکی آور، چین و شکن به هم رسانیده، بی طراوت». و شواهد آن:

ای غوک چنگولک چو پژمرده برگ کوک خواهی که چون چکوک ببری سوی هوا

(لیبی به نقل از لغت‌نامه‌ی اسدی)

هر گلی پژمرده گردد زونه دیر مرگ بفشارد همه در زیرغن

(رودکی)

چنان‌که مشاهده می‌کنیم حتی خواندن این شعرها برای اغلب کاربران بسیار دشوار است چه برسد که بخواهند از آن به عنوان کمکی برای روشن شدن معنا استفاده کنند. اغلب این شعرها پر از واژه‌های ثقیل و ناآشنا و دشوارتر از واژه مدخل است که نه تنها کمکی به کاربر نمی‌کنند بلکه دشواری‌های کار او را چند برابر می‌کنند و کاربر معمولاً از خواندن آنها و تلاش برای درکشان صرف‌نظر می‌کند، چرا که اساساً هدف او از مراجعه به فرهنگ چیز دیگری بوده است. در واقع، شواهد فرهنگ دهخدا یک مجموعه منتخب زیبای ادبی پدید آورده‌اند اما اغلب فاقد کارایی و معیارهای لازم برای انجام وظایف یک مثال خوب فرهنگ‌نگاشتی‌اند و عمده‌ترین فایده آنها فقط تأیید کاربرد و اعلام صحت و سندیت آن است.

۴-۳ فرهنگ زبان فارسی الفبایی - قیاسی

مهشید مشیری (۱۳۷۱، ص ۱۲) در مقدمه فرهنگ خود چنین می‌گوید: «در حد امکان و در صورت لزوم کوشش شده است که یک یا چند نمونه از جمله‌هایی که واژه‌های مورد نظر در آنها به کار رفته است ارائه شود».

او هم، در موارد بسیاری، از شواهد شعری استفاده کرده است، هرچند به نظر می‌رسد که سعی او بر این بوده است که از آوردن اشعار دشوار با معنای مشکل و دور از ذهن پرهیز کند تا از هدف اصلی مثال که همانا روشن‌نگری است منحرف نشود. به

مواردی از این فرهنگ توجه کنید:

باغبان: آن که مأمور حفاظت و پرورش گل‌ها و درختان باغ است

ترا در بوستان باید که پیش سرو بنشینی وگر نه باغبان گوید که دیگر سرو نشانم

(سعدی)

تجربه: شناسایی چیزی یا کسی از راه به محک گذاشتن و امتحان کردن آن

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه‌روی شود هرکه در او غش باشد

مؤلف گاهی نیز از عبارات دو یا چند کلمه‌ای به عنوان مثال استفاده کرده است:

دوری راه؛ پارچه دورو؛ پالتوی دورو؛ سوت پلیس.

در این فرهنگ هم تعداد مثال‌ها بسیار اندک است و در اغلب موارد واژه‌ها بدون مثال‌اند. هرچند که مثال‌های ارائه شده در مواردی نیز دارای ویژگی‌ها و معیارهای لازم‌اند، کاملاً واضح است که به هیچ وجه جایگاه اصلی و اساسی خود را نیافته‌اند و فقط به عنوان یک موضوع فرعی به آنها پرداخته شده است.

۴-۴ فرهنگ [معاصر] فارسی امروز

این فرهنگ یکی از فرهنگ‌های نسبتاً جدید فارسی است که مؤلفان آن - غلامحسین صدری افشار، نسرین حکمی و نسترن حکمی - ادعا دارند حتی الامکان براساس شیوه‌ها و اسلوب‌های نوین فرهنگ‌نگاری نگاشته شده است.

در مقدمه این فرهنگ در مورد کاربرد مثال چنین آمده است: «گاه، برای توضیح کاربرد واژه در معنای موردنظر، مثال یا مثال‌هایی داده شده است. مثال برحسب مورد به‌طور تصادفی از کتاب‌ها، مجله‌ها، روزنامه‌ها یا از میان سخنان گوینده‌ای انتخاب شده

است.» (فرهنگ فارسی امروز، ص ۹)

در این فرهنگ، تعداد مثال‌ها نسبتاً زیاد است، هرچند که بسیاری از واژه‌ها و معانی واژه‌ها بدون مثال‌اند. این مثال‌ها یا شعر هستند یا جمله‌ای کامل و، در اغلب موارد، عبارات دو یا چند کلمه‌ای. به نظر می‌رسد مؤلفان این فرهنگ به اهمیت و ضرورت وجود مثال در فرهنگ خود آگاهی و وقوف داشته و تلاش کرده‌اند تا با ارائه مثال در

جهت روشن‌گری بیشتر معنا به فرهنگ خود کارایی بیشتری ببخشند. حال تا چه حد در تحقق این هدف موفق بوده‌اند بحثی است که نیاز به بررسی و تأمل بیشتر دارد.

به مواردی از مثال‌های این فرهنگ توجه کنید:

در و پیکر: در و دیوار و مجموعه آنچه موجب محصور و محفوظ بودن بنایی شود. خانه کهنه و قدیمی بود و در و پیکر درستی نداشت.

درخشان: در خور توجه و بسیار چشمگیر

کار درخشان

دردار: دارای در

شیشه دردار؛ قوطی دردار

سوز: آنچه موجب آزار جسمی یا روحی سخت شود.

سوز سرما؛ سوز غم

در این فرهنگ، در مورد اصطلاحات و ترکیبات کنایی اغلب فقط به تعریف اکتفا و از آوردن مثال صرف‌نظر شده است:

زیر بال گرفتن: حمایت کردن

در این موارد نیز وجود مثال می‌توانست بسیار روشن‌گر باشد:

اگر پدری داشتم که زیر بالم را می‌گرفت من هم می‌توانستم زن بگیرم.

گاهی نیز مواردی مشاهده می‌شود که به نظر می‌رسد مثال و تعریف با هم چندان همخوانی ندارند و کاربر گمراه و سرگشته می‌شود:

یک ضرب: تنها با یک حرکت (بدون توقف یا تکرار)

وزنه را یک‌ضرب بلند کرد.

با خواندن این مثال مشکلی برای کاربر به وجود نمی‌آید، چون که به نظر می‌آید مقصود تعریف نگار از واژه «حرکت»، یک حرکت جسمانی یا بدنی است، اما با خواندن مثال بعدی، یعنی: «در امتحانات یک ضرب قبول شد»، ناگهان کاربر دچار سردرگمی می‌شود و به نظر می‌آید این مثال در تأیید معنای تعریف چندان موفق نیست.

۴-۵ فرهنگ بزرگ سخن

این فرهنگ جدیدترین فرهنگ فارسی است. با نگاهی به مقدمه فرهنگ و رویکردهای آن مشخص می‌شود که مؤلفان آن کاملاً به نقش روشنگر مثال در فرهنگ واقف بوده و سعی کرده‌اند تا حد امکان به معیارهای لازم مثال مطلوب فرهنگ‌نگاشتی نزدیک شوند. در این فرهنگ، میان مثال و شاهد تمایز قایل شده‌اند و تعریف زیر برای آنها ارائه شده است:

«مثال: جمله، عبارت یا ترکیبی است که بر مبنای شمّ زبانی مؤلفان یا ویراستاران فرهنگ ساخته شده یا از شنیده‌ها و خوانده‌ها به دست آمده است.

شاهد: جمله، عبارت یا ترکیبی است که از منابع مکتوب استخراج و مأخذ آن نیز ذکر شده است» (فرهنگ بزرگ سخن، ص ۳۷ و ۳۸).

همچنین برای مثال‌ها و شواهدی که در فرهنگ آورده شده‌اند کارکردهایی تعریف شده است:

«هدف از آوردن مثال و شاهد آن است که مراجعه‌کنندگان یاری شوند تا:

۱. معنی واژه‌ها و ترکیب‌ها را بهتر دریابند.
 ۲. جایگاه دستوری آنها را بهتر بشناسند.
 ۳. با نحوه کاربرد آنها در جمله و عبارت بهتر آشنا شوند.
 ۴. هنگام سخن گفتن یا نوشتن، نمونه‌هایی در اختیار داشته باشند.
 ۵. سند کاربرد واژه‌ها و ترکیب‌های تاریخی را در اختیار داشته باشند» (همانجا)
- بنا بر آنچه در مقدمه فرهنگ آمده است، اصل در این فرهنگ آوردن شاهد و مثال بوده است، اما در برخی موارد مانند واژه‌ها و اصطلاحات تخصصی علوم و ورزش شاهد و مثال ارائه نشده است.

به نمونه‌هایی از مدخل‌های این فرهنگ و مثال‌های آن که به طور تصادفی انتخاب شده است توجه کنید:

پا: ۱- ... ۲- ... ۳- ... ۴- ... همراه، حریف، رفیق، همبازی

پای بازی؛ پای قمار؛ او پای ثابت مهمانی‌های ما بود

چرا نمی‌آی بازی؟ پای بازی کم داریم (میرصادقی ص ۱۲، ۹۹).

چنان‌که مشاهده می‌شود، در نمونه فوق، اول مثال بعد شاهد آورده شده است. البته در مقدمه فرهنگ این موضوع ذکر شده است که در مواردی که شاهد و مثال ذکر شده‌اند اول مثال و بعد شاهد آورده شده است.

به نظر می‌آید که در این مورد بهتر بود که به عکس عمل می‌شد. به یاد داشته باشیم که یکی از وظایف مثال در فرهنگ تأیید کاربرد و اعلام صحت و سندیت آن است و این موضوع در مورد واژه‌های کهن اهمیت بیشتری دارد، ولی برای واژه‌های امروزی، وقتی که امکان ارائه شاهد مطلوب هست، بهتر است که از آوردن مثال خودداری شود. واژه «پا»، به‌ویژه در معنای فوق، در زبان فارسی کاربرد بسیار زیادی دارد و قطعاً می‌توان از میان شواهد پیکره نمونه مناسبی برای آن یافت.

به علاوه، یکی از کارکردهایی که در خود فرهنگ برای مثال تعریف شده و به واقع از مهم‌ترین ویژگی‌های مثال مطلوب فرهنگ‌نگاشتی است، آن است که کاربران زبان، هنگام سخن‌گفتن و نوشتن، نمونه‌هایی در اختیار داشته باشند.

مثال و جملاتی که تعریف‌نگاران خلق می‌کنند نمونه‌های مناسبی برای تولید و نوشتن زبان نیست و نمی‌تواند کاربرد واقعی واژه را نشان دهد بلکه بیشتر به فهم و درک آن کمک می‌کند، چرا که کاربرد را نمی‌توان خلق کرد بلکه فقط می‌توان آن را ثبت و ضبط نمود. مردم زبان را به صورت خلاق و خودکار به کار می‌برند و برای تولید جملات زبان، فکر نمی‌کنند (JAMES 1989, p. 63). اما تعریف‌نگاران هنگام ساختن مثال فکر می‌کنند و این احتمال وجود دارد که زبان بسیاری از ویژگی‌های طبیعی و واقعی خود را از دست بدهد و این دلیل دیگری است بر ارجحیت استفاده از شاهد به جای مثال.

در بسیاری از مدخل‌های این فرهنگ فقط مثال آورده شده و شاهدی ارائه نشده

است:

از خود بیخود: ۱- از حال طبیعی و عادی خارج شده

حال آدم از خود بیخود را داشتم.

دست رو [ی] چیزی انداختن: برای تصاحب آن کوشیدن

معمولاً به ناروا عده‌ای روی بعضی از کارخانه‌های دولتی دست انداخته‌اند.

وسعت دادن: توسعه دادن، گسترش دادن

می‌خواهم کارم را وسعت بدهم.

هپلی هپو:

۱- لاابالی، لاقید: تو که این قدر هپلی هپو نبودی.

۲- آشفته، بی‌نظم: اوضاع هپلی هپو بود.

موارد فوق همه واحدهای واژگانی هستند که در زبان کاربرد زیادی دارند و کاملاً بعید به نظر می‌رسد که در پیکره شاهدهی برای آنها پیدا نشده باشد و معلوم نیست چرا فقط به مثال اکتفا شده و از ارائه شاهد صرف نظر شده است. به علاوه، مثال‌هایی که ارائه شده‌اند اغلب مثال‌های کاملاً مطلوبی نیستند و ویژگی خاصی از واحد واژگانی را روشن نمی‌کنند و در واقع خنثی هستند. در دو مثال بالا به راحتی می‌توان به جای هپلی هپو هر صفت دیگری را جانشین کرد.

در مورد بسیاری از واحدهای واژگانی، نه مثال و نه شاهد آورده نشده، به‌ویژه در مواردی که واحد واژگانی به مدخل دیگری ارجاع شده است.

به پای کسی ایستادن: پای کسی نشستن

متداخل: داخل شده در یکدیگر، در هم رفته، آمیخته

متقارع: برهم کوفته، برهم زده شده

در اینجا نیز این عملکرد فرهنگ به‌ویژه در مورد واحدهای واژگانی قدیمی جای سؤال دارد. در مورد این واحدها، به دلیل اینکه امروز به کار نمی‌روند یا کاربرد محدودتری دارند، ارائه شاهد به عنوان تأییدی بر صحت و سندیت آنها امری ضروری است.

چنان‌که پیش‌تر نیز گفته شد، در مقدمه فرهنگ تصریح شده است که برای واژه‌ها و اصطلاحات تخصصی علوم شاهد و مثال آورده نشده است که البته روشی متعارف و مقبول است. اما در همین فرهنگ برای بسیاری از واحدهای واژگانی تخصصی شاهد آورده شده است.

ورک: (گیاهی) گیاهی درختچه‌ای و زینتی از خانواده گل سرخ...

بی عطای ورک نفرماید که عطای کلیچه بر ورک است
پخته باید کلیچه پیش از عید کاندرا این یک‌دو روز روزه شک است

(سوزنی، جهانگیری ۱۱۷۴/۱)

آوردن شاهد، آن هم یک شاهد شعری ثقیل از یک متن کهن، برای یک واژه تخصصی روش مناسبی به نظر نمی‌آید.

۵ ویژگی‌های مثال مطلوب فرهنگ‌نگاشتی

۱. مثال باید کاربردهای شاخص و الگویی^{۱۵} را نشان دهد؛ یعنی دقیقاً نمایانگر همان الگو، ساختار یا بافتی باشد که اهل آن زبان به کار می‌برند. مردم زبان را به صورت خلاق و ناخودآگاه به کار می‌برند و، برای برقراری ارتباط مؤثر، با دقت، احتیاط و سنجیدگی در جستجوی مرزهای معنایی یک لغت برمی‌آیند؛ بنابراین یافتن مثال‌هایی که شاخص و الگویی باشند بسیار با اهمیت است. (ZGUSTA 1971, p. 738)

اگر لغتی به طور شاخص، در بافتی که از نظر دستوری پیچیده است، در کنار واژگان کم‌بسامد به کار می‌رود، بسیار گمراه‌کننده و غلط‌انداز است که فرهنگ‌نگار آن را درون بافتی ساده و در کنار واژگان متعارف و پربسامد نشان دهد. بهتر است به همان صورت بیاید تا کاربر یا زبان‌آموز، علاوه بر اینکه معنای واژه را یاد می‌گیرد، بصیرتی نیز نسبت به اینکه در مواقع مقتضی چگونه آن را به کار برد به دست آورد.

۲. مثال باید تصویری از زبان طبیعی^{۱۶} باشد و از ویژگی‌های گفتمان طبیعی اهل زبان تبعیت کند و در واقع تصویری از توانش زبانی او باشد. بنا به نظر سینکلر، منظور از طبیعی بودن آن است که جملات نه تنها به صورت منفرد بلکه در کنار اجزای دیگر زبان خوش ساخت باشند. (Sinclair, p. 139)

۳. مثال باید از صحت، سندیت و اعتبار کافی برخوردار باشد، به نحوی که کاربر

15) typical example

16) natural example

بتواند از آن به عنوان یک الگوی قابل پیروی برای ساخت و تولید جملات زیاد استفاده کند. (Ibid, p. 140)

۴. برای تولید و ساخت جملات زبان نمی‌توان کاملاً به شَمّ زبانی فرهنگ‌نگار یا اهل زبان اعتماد کرد مگر اینکه این جملات برای برقراری یک ارتباط واقعی تولید شوند، یعنی زمانی که آنها زبان را به صورت خلاق و خودکار به کار می‌برند نه زمانی که برای تولید آن فکر می‌کنند؛ چرا که، در این صورت، این احتمال وجود دارد که زبان بسیاری از ویژگی‌های طبیعی و واقعی خود را از دست بدهد. بهتر است فرهنگ‌نگار حتی الامکان از شاهد به عنوان مثال استفاده کند و در مورد استفاده از مثال ویراستارنگاشت با احتیاط عمل کند مگر در موارد اجبار. مثال ویراستارنگاشت راهنما و الگوی مناسبی برای تولید و نوشتن زبان نیست و نمی‌تواند به‌واقع کاربرد واژه را نشان دهد بلکه بیشتر به فهم و درک آن کمک می‌کند؛ چرا که کاربرد نمی‌تواند خلق شود بلکه فقط می‌تواند ثبت و ضبط شود. (Sinclair 1989, p. 144; James 1989, p. 60)

۵. گاهی در پیکره فرهنگ شواهد کافی معتبر و مناسب وجود ندارد. در این موارد بهتر است فرهنگ‌نگار در صورت امکان در پیکره فرهنگ‌های دیگر یا موارد مشابه جستجو و تلاش نماید شاهد مناسبی را بیابد و به‌نوعی به آن ارجاع دهد. چنانچه باز هم شاهد مناسبی یافت نشد، می‌تواند خود مثال بسازد. در این صورت نیز، بهتر است این کار را با استفاده از شواهد موجود در پیکره انجام دهد؛ یعنی در آنها تغییراتی اعمال کند و مثال مطلوب را بسازد. بدیهی است در این موارد وی باید بسیار با احتیاط و سنجیده عمل کند تا جرح و تعدیل وی باعث نشود که جملات صورت طبیعی و واقعی خود را از دست بدهند.

۶. مثال باید خصوصیتی از مدخل واژگانی را نشان دهد. جمله‌سازی‌های ساده و دبستانی که معمولاً خنثی هستند هیچ ارزشی ندارند. مثال «من کتاب را دوست دارم» هیچ کمکی به توضیح معنای کتاب نمی‌کند. به جای کتاب می‌توان هر واژه دیگری را جانشین کرد بی‌آنکه به ساخت معنایی یا نحوی جمله خللی وارد آید.

۷. واژه‌های به کار رفته در مثال باید از لحاظ سبک، یعنی محاوره‌ای، عامیانه، ادبی یا

رسمی بودن یکدست باشند و از این جهت با مدخل نیز همخوانی و تطابق داشته باشند. ۸. اقلام واژگانی با یکدیگر دارای رابطه متقابل اند و بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. نظریه باهم‌آیی معنای واژگانی را فرث^{۱۷} مورد توجه قرار داد و معرفی کرد (Allen 1979, p. 126-127). این نظریه در فرهنگ‌نگاری نیز مبنای کار قرار گرفت و یکی از ویژگی‌های مثال‌های مطلوب نشان‌دادن شاخص‌ترین و متداول‌ترین باهم‌آیی‌ها عنوان شده است. برای نمونه، هر کسی می‌داند که فاعل فعل *feel* شخص است اما آنچه احتمالاً بدان توجه نمی‌شود این است که این فاعل در اغلب موارد ضمیر *I* است و این موضوع را شواهد فراوانی که در پیکره فرهنگ کویلد^{۱۸} وجود دارد به خوبی تأیید می‌کند. واژه‌های پرستار و پرستاری مفاهیمی نظیر دکتر، بیمارستان، روپوش سفید، بیمار یا مراقبت را به ذهن متبادر می‌کنند و مثال خوب از طریق باهم‌آیی‌های مناسب می‌تواند این مفاهیم را نیز به کاربر منتقل کند: «دکتر قبل از ترک بیمارستان دستورات لازم را در مورد داروهای بیمار و مراقبت‌های ویژه به پرستار داد». در فرهنگ کویلد برای مدخل *nurse* مثال زیر ارائه شده است:

She discovered that he was ill and stayed to nurse him.

(Cobuild 1944, p. 987)

۹. مثال باید نشان‌دهنده هویت دستوری صحیح واژه و متداول‌ترین ساخت‌های نحوی باشد. اگر واژه‌ای، در بافت‌های مختلف، هویت‌های دستوری مختلفی می‌پذیرد، باید با مثال‌های مختلف آن را به کاربر نشان داد.

۱۰. مثال در کمک به روشن کردن معنای واحد واژگانی بسیار مفید است.

۱۱. مثال در تشخیص و درک تمایز بین معانی مختلف یک واژه بسیار سودبخش

است.

۱۲. در مورد بعضی از واحدهای واژگانی، نظیر حروف اضافه، حروف ربط و وندها، لزوم استفاده از مثال امری انکارناپذیر است. این واحدها، چون معنای خاصی بر آنها

17) J. R. Firth

18) Collins Cobuild English Language Dictionary

مترتب نیست، در فرهنگ، معمولاً به صورت کاربردی تعریف می‌شوند و تعریف‌نگار با ذکر جایگاه و کارکرد آنها در بافت سعی در توضیح معنای آن می‌کند. بدیهی است که در این موارد تعریف قابلیت آن را ندارد که معنای آنها را مستقل از بافت برای کاربر روشن کند و برای جبران این نقیصه مثال تنها راه ممکن و کارآمد است. به تعریف واژه *with* از فرهنگ کویلد توجه کنند:

You use **With** to indicate that there is a close link between two things.

و مثال زیر برای روشن کردن معنای آن ارائه شده است:

we tend to forget that there are risks associated with ordinary fuels.

(Cobuild 1994, p. 1676)

۱۳. برای برخی از مدخل‌های واژگانی نظیر حروف ربط یا اضافه ارائه مثال‌های طولانی جهت روشن‌گری معنا ناگزیر است. در این موارد، بهتر است فرهنگ‌نگار به جای چند مثال کوتاه اما ناکارآمد به یک مثال بلند اما کارآمد اکتفا کند. در فرهنگ کویلد برای واژه *therefore* مثال زیر آمده است:

I am not a member of church of England myself, therefore it would be rather impertinent of me to express an opinion.

(Ibid, p. 1516)

۱۴. در مثال بهتر است حتی الامکان از حشو و زیاده‌گویی پرهیز شود.
۱۵. در مثال فقط باید از واژه‌هایی استفاده شود که جداگانه در فرهنگ مدخل و تعریف می‌شوند.

۱۶. بهتر است در مثال از کاربرد مواردی نظیر اسامی خاص غیرمتعارف، اسامی خاص خارجی، واژه‌های غیرمتداول خارجی، واحدهای پول ناآشنا، اسامی مکان‌های ناآشنا، القاب عجیب و غریب و مانند آن پرهیز شود.

۱۷. می‌دانیم که در زبان‌های لاتین اسامی خاص با حروف بزرگ شروع می‌شوند و بدین سان از اسامی عام مشخص می‌شوند، اما زبان فارسی چنین ویژگی‌ای ندارد؛ بنابراین در مثال نباید از اسامی‌ای استفاده کرد که اسم خاص بودن آنها برای کاربر

مشخص نیست و احتمال ابهام و گمراهی او وجود دارد. اسامی‌ای نظیر: پیروز، پارسا، آرمان، رخشنده، زیبا و مانند آن بهتر است در مثال به کار نروند و به جای آنها از اسامی متعارف‌تر مثل مریم، پرویز، سارا و مانند آن استفاده شود.

۱۸. مثال نباید دارای واژه‌های مشکل یا پیچیده باشد به نحوی که درک معنای آنها از درک معنای خود واژه مشکل‌تر باشد و کاربر را از تلاش برای فهم معنا منصرف کند.

۱۹. بهتر است حتی الامکان از شواهد شعری برای مثال استفاده نشود، زیرا شعر گفتمانی ویژه و خاص است و در اغلب موارد از ویژگی‌های زبان طبیعی پیروی نمی‌کند. افزون بر آن، استناد به شواهد شعری ممکن است فرهنگ‌نگار را فریب بدهد و او معنایی را استخراج و ضبط کند که کاربرد رایج و عام ندارد و، در واقع، شاعر آنها را به دلایلی، چون زیبایی کلام و موزون و آهنگین ساختن آن، خلق کرده است. باید به این موضوع توجه داشت که خواندن و درک معنای شواهد شعری خارج از حوصله و وقت کاربر عادی است و اصولاً با هدف او از مراجعه به فرهنگ مغایرت دارد.

۲۰. ضرب‌المثل‌ها معمولاً نیازی به مثال ندارند، زیرا معمولاً در تعریف آنها به بافت موقعیتی و موارد کاربرد آنها اشاره می‌شود.

۲۱. از طریق مثال، فراتر از اطلاعات موجود در تعریف، می‌توان اطلاعات اضافی، دایرة‌المعارفی و غیرزبانی را نیز به طور ضمنی به کاربر منتقل کرد. ارائه اطلاعاتی از این دست بدون شک از نظر زبانی زاید و بیهوده است اما با ارائه آنها از طریق مثال می‌توان این حقیقت را به کاربر یادآور شد که زبان ممکن است از محدودیت و بستگی در درون خود آزاد و به حقیقت و تجربه نزدیک‌تر شود (MARTIN 1989, p. 604). در فرهنگ TLF^{۱۹} واژه Laque (روغن موی سر) چنین تعریف شده است: «محصولی که برای موی سر به کار می‌رود و به آن شکل و حالت می‌دهد». اما از طریق مثال ویژگی‌های یک روغن موی سر خوب را به کاربر می‌گوید: «روغن موی سر خوب باید موها را تثبیت کند ولی آنها را چسبناک نکند، به راحتی قابل پاک‌کردن باشد و ضرری نداشته باشد». (Ibid, p. 605)

19) *Tresor de la langue Franç aise*

۲۲. مثال ممکن است منعکس‌کننده ذهنیات، اعتقادات و باورهای فرهنگی یک جامعه زبانی باشد. این اطلاعات به‌ویژه برای کاربر خارجی بسیار جذاب است. جملات شاهد، چون عمدتاً برگرفته از متون ادبی‌اند، از نظر تاریخی و فرهنگی نیز ویژگی‌های خاصی دارند و غیرممکن است که بتوان آنها را از زمینه تاریخی و فرهنگی خاصی که خلقشان کرده است جدا ساخت.

۲۳. گاهی مثال معرف و مروج یک ایدئولوژی خاص است. بهتر است از ارائه چنین مثال‌هایی در فرهنگ خودداری شود. رویه منطقی آن است که فرهنگ‌نگار موضعی بی‌طرف اتخاذ کند، چون فرض بر آن است که مخاطبان فرهنگ افراد عادی و بی‌طرف هستند.

۲۴. مثال می‌تواند حوزه کاربردی‌ای را که واژه در آن به کار می‌رود به کاربر نشان دهد.

۲۵. مثال باید حتی‌الامکان زیبا، جذاب و گیرا باشد. از به کارگیری الفاظ زشت و ناپسند و فحش و ناسزا در فرهنگ باید پرهیز شود.

۲۶. محتوای مثال‌ها باید به‌گونه‌ای باشد که نسبت به اقلیت‌های قومی و مذهبی جانب احترام رعایت شود و از توهین و تمسخر آنان پرهیز شود.

۲۷. مثال نباید نشان‌دهنده و مروج عقاید خرافی و پوچ باشد.

۲۸. از طریق مثال می‌توان رسم‌الخط معیار را به کاربر آموزش داد.

۲۹. املا‌ی واژه در مثال باید با املا‌ی مدخل تطابق داشته باشد.

منابع

- فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی حسن انوری، سخن، تهران ۱۳۸۲.
- فرهنگ فارسی، محمد معین، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.
- فرهنگ فارسی امروز، غلامحسین صدری افشار و دیگران، ویرایش سوم، نشر کلمه، تهران ۱۳۷۷.
- لغت‌نامه دهخدا، علی‌اکبر دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۷.
- مشیری، مهشید (۱۳۷۱)، فرهنگ الفبایی-قیاسی زبان فارسی، البرز، تهران.

همایون، همدخت (۱۳۷۲)، *واژه‌نامه زبان‌شناسی و علوم وابسته، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.*

ALLEN, J. P. B. & S. Pit CORDER (1979), *Papers in Applied Linguistics*, Oxford University Press, Oxford.

Collins Cobuild English Language Dictionary, John SINCLAIR (editor-in-chief), Collins, London, 1994.

DRYSDALE, P. D. (1987), "The Role of Examples in a Learner's Dictionary", A. P. COWIE (ed.), *The Dictionary and the Language Learner*, Max Niemeyer, Tübingen.

HARTMANN, R. R. K. (1983), *Lexicography: Principles and Practice*, Academic Press.

ILSON, R. (1985), *Dictionaries, Lexicography and Language Learning*, Pergamon, Oxford.

JAMES, G. (1989), *Lexicographers and their works*, Exeter University Press, Exeter.

KIPFER, B. A. (1984), *Workbook of Lexicography*, Exeter University Press, Exeter.

LANDAU, S. (1989), *Dictionaries: the Art and Craft of Lexicography*, Cambridge University Press, Cambridge.

MANNHEIM, G. H. (1989), "Zu einer Theorie des Lexikographischen Beispiels", *An International Encyclopedia of Lexicography*, ed. HAUSSMANN, Franz Josef et al., Walter de Gruyter, Berlin.

MARTIN, R. (1989), "L'exemple Lexicographique dans le Dictionnaire Monolingue" *An International Encyclopedia of Lexicography*, ed. HAUSSMANN, Franz Josef et al., Walter de Gruyter, Berlin.

SINCLAIR, J. M. (1989), *Looking Up: an Account of the Cobuild Project in Lexical Computing*, Collins, London.

ZGUSTA, L. (1971), *Manual of Lexicography*, Mouton, The Hague.

